

# مختصری از تاریخ جامعه

حمید مؤمنی (م. بید سرخی)  
بازتایپ: یوسف فرهادی  
ناشر: وبسایت فروش رعد  
تاریخ نشر: دسمبر ۲۰۲۴

## مختصری از تاریخ جامعه

### سر سخن: تاریخ علم است

نام این کتاب، در آغاز ممکن است خواننده را به یاد کتاب های درسی تاریخی ببیندازد که در دبستان و یا دبیرستان خوانده است. در این صورت خواننده حق دارد بگوید: "آیا این همه تاریخ که در مدرسه خوانده ایم، کافی نیست، آخر چه فایده ای دارد که هیچ ربطی به ما و زندگی ما ندارد، به حافظه خود تحمیل کنیم. کتاب های درسی را برای نمره خوانده ایم، این یکی را که دیگر مجبور نیستیم، و در نتیجه کتاب را با دلزدگی به گوشه ای پرت کند.

آنچه مسلم است، خواننده در این قضاوت شتابزده خود گناهی ندارد. مدرسه و کتاب های درسی آن، تا کنون هیچ علمی را به اندازه تاریخ بدنام نکرده اند. کتاب های درسی تاریخ از شرح وقایع راست یا دروغی انباشته شده که نه نویسندگان توانسته از آن ها چیزی بفهمند، نه دانش آموزان خواهند توانست. به اضافه نام ها و رقم هائی که فقط در گرمای خرداد و شهریور به درد اذیت کردن دانش آموزان و خسته کردن ذهن آن ها می خورد. برخی از درس های تاریخ دبستان و دبیرستان فقط عبارت از چند تا نام و چند تا رقم است، همین. دانش آموز بیچاره باید آن ها را حتماً حفظ کند تا بتواند قبول شود و به کلاس بالا تر رود.

بنابر این، برای کسی که آشنائی اش با تاریخ از طریق مدرسه و کتاب های درسی است، عجیب است اگر بشنود که تاریخ علم است و مهم ترین علم از علوم اجتماعی است. چنین کسی حتماً در برخورد با این نظر با خود خواهد گفت: "چگونه قصه بافی و افسانه سرائی در باره شجاعت فلان سرکرده یا تمجید و ستایش از فلان امیر و بدگویی از بی لیاقتی دیگری می تواند علم باشد". درست است، این قصه بافی ها و افسانه سرائی ها، علم نیست و هیچ گونه شباهتی هم با علم نمی تواند داشته باشد و فقط در صورتی که خیلی دقیق و با امانت نقل شده باشند و منبع و مأخذ شان هم روشن باشد، تازه مورد استفاده دانشمندان علم تاریخ می تواند قرار گیرند، ولی به هیچ وجه به درد دانش آموزان دبستانی که حتی معنی علم تاریخ را هم نمی دانند، نمی خورند و نخواهند خورد. فقط دانشمندی می تواند از وقایع تاریخی و افسانه هائی که در باره وقایع تاریخی وجود دارد، چیزی بفهمد که در باره علم تاریخ و قوانین علم تاریخ به اندازه کافی مطالعه کرده باشد. حتی دانشمندی هم که مغز شان انباشته از وقایع تاریخی است، سال های بسیاری وقایع تاریخی خوانده و حفظ کرده اند و موی خود را در این راه سفید کرده اند، ولی از قوانین علم تاریخ با خبر نیستند، نمی توانند از این وقایع تاریخی چیزی بفهمند، چه رسد به دانش آموزی که صرفاً برای نمره و امتحان این وقایع را طوطی وار حفظ می کند. پس بی جهت نیست که دانش آموزان درس تاریخ را یکی از بی فایده ترین و غیرقابل قبول ترین درس های مدرسه می دانند. نظر آن ها در این مورد کاملاً درست است. اما اگر درس های تاریخ در مدارس ما ناخوشایند و غیرقابل قبول است، آیا علم تاریخ هم چنین است؟ هرگز! علم تاریخ، پرارزش ترین علوم است.

علم تاریخ داستان تکامل جامعه است و جامعه عالی ترین پدیده طبیعت است و سیر تکاملی جامعه، عالی ترین شکل حرکت ماده است. در نتیجه علم تاریخ که سیر تکاملی جامعه و قوانین این تکامل را مطالعه می کند، پرارزش ترین و پراهمیت ترین علوم است. هر کسی در هر شغلی و هر تخصصی باید کمابیش از علم تاریخ چیزی بداند. البته در تاریخ هم مانند سایر علوم تخصص وجود دارد، ولی کلیات علم تاریخ را (مانند چند تا از علوم دیگر) همه باید بیاموزند. این دیگر چیزی است که با تخصص های افراد کاری ندارد، چون به همه مربوط است. تاریخ داستان تکامل جامعه است و هر کسی باید سعی کند که بازیگر کور و کر و بی اراده نقش های این داستان نباشد. همه باید از کلیاتی از علم تاریخ بدانند.

اما راستی درباره کتاب های درسی تاریخ در مدارس خود مان چیز هائی گفتیم که ممکن است اشتباهاتی به بار آورد. برای جلوگیری از ایجاد چنین اشتباهاتی چند نکته را تذکر می دهیم: یکی این که یاد تان باشد که ما از کتاب های درسی تاریخ انتقاد نکرده ایم، ما آن ها را رد کرده ایم، آن هم فقط در چند جمله کوتاه و بدین منظور که بگوئیم کتاب ما مثل کتاب های درسی تاریخ نیست، تا بلکه خواننده آن را نخوانده به گوشه ای پرت نکند. فقط همین. نکته دیگر این که، فقط کتاب های درسی تاریخ نیست که علم تاریخ را بدنام کرده اند، کتاب های بسیار دیگری نیز هست.

روشن تر بگوئیم: در میان کتاب های فراوانی که در مورد تاریخ به زبان فارسی وجود دارد، فقط تعداد انگشت شماری از آنها « کتاب تاریخ علمی » هستند، بقیه یا به کلی مزخرفند و دقیقاً گمراه کننده و یا اسناد و وقایع نامه های تاریخی هستند که فقط می توانند مورد استفاده دانشمندان آگاه علم تاریخ قرار گیرند. مثلاً در مورد قیام های مردم ایران در سال های پس از حمله اعراب به ایران، کتاب های زیادی وجود دارد. اگر کسی که نظام های برده داری و فئودالی و قوانین تکاملی آن ها را نمی شناسد، در باره جنبش های دهقانی و به طور کلی جنبش های قبل از سرمایه داری چیزی نمی داند، در مورد شکل و سازمان و ماهیت اینگونه جنبش ها اطلاع علمی درستی ندارند، پدیده مذهب، علت پیدایش و نقش اجتماعی آن را نمی فهمد و خلاصه نقش مذهب را در جنبش های دهقانی نمی داند، برود و این کتاب ها را بخواند، ممکن است به اشتباهات منحرف کننده بسیاری دچار شود. مثلاً تصور کنید، چنانکه بسیاری تصور می کنند که جنبش های مردم ایران پس از حمله اعراب قیام های مذهبی بوده، یا مذهبی که شرکت کنندگان این جنبش ها پذیرفته اند، مذهبی ذاتاً انقلابی (!) و مترقی (!) است، یا این که مثلاً این قیام ها دلیل برتری ملی ایرانیان است.

به هر حال چنان که گفتیم، کتاب هائی که بتوان آن ها را تاریخ علمی نامید، در زبان فارسی، انگشت شمارند، تازه همین کتاب های انگشت شمار هم برای همه قابل استفاده نیست. بدین جهت تهیه کتابی مقدماتی در این زمینه لازم بود. کتاب حاضر کوششی است برای آشنا کردن خوانندگان با علم تاریخ و راهنمایی آن ها برای خواندن کتاب های تاریخ علمی. در این کتاب ما سعی می کنیم نظام های اجتماعی را به طور کلی شرح بدهیم و در پایان هر فصل نیز کتاب های مفیدی را که در آن زمینه، در زبان فارسی وجود دارد، به ترتیبی که از نظر آموزشی باید رعایت شود، معرفی کنیم.

آیا تمام جوامع، همه از مسیر مشخص می گذرند؟ برخی می گویند که هر جامعه خود تاریخ جداگانه ای دارد که هیچ شباهتی به تاریخ جامعه های دیگر ندارد، بنابراین کلیاتی علمی در باره همه جوامع نمی توان گفت.

این حرف غلط و ضد علمی است: جامعه پدیده ای است که به علتی مشخص و برای هدفی مشخص به وجود آمده (تولید) و تکامل آن نیز دارای جهتی مشخص است که بر پایه تکامل روش فنی تولید استوار است. چون جامعه از ترکیب انسان و طبیعت به وجود آمده، بنابراین در همه جا، کلیات آن یکی است، تنها ویژگی طبیعت (محیط جغرافیائی) هر جامعه می تواند در خط سیر تکاملی آن جامعه نیز ویژگی هائی ایجاد کند.

به عبارت دیگر، خط سیر تکاملی تمام جوامع به طور کلی یکی است، منتها خط سیر تکاملی هر جامعه ای برای خود دارای ویژگی هائی نیز هست که البته این ویژگی ها فرع است. اگر کسی، هم اکنون که علم تاریخ پیشرفت قابل توجهی کرده، بخواهد تاریخ یک جامعه را مطالعه کند، اول باید کلیات را یاد بگیرد، بعد به مطالعه جزئیات که جزء ویژگی آن جامعه به خصوص است، پردازد. مثلاً کسی که معنی فئودالیسم [1] را نمی داند، خیلی خنده آور است اگر برود و مثلاً تاریخ ایران در زمان مغول را بخواند و تازه بخواهد چیزی هم بفهمد.

خلاصه چنانکه گفتیم، کلیات همه جوامع یکی است و فقط در جزئیات است که جوامع با یکدیگر فرق دارند. اما ذکر نکته دیگری در این جا ضرورت دارد و آن این که، تمام جوامع از مسیر تکاملی مشخص می گذرند که دارای چند مرحله معین است، منتها برخی از جوامع یک مرحله را زود تر می گذارند و برخی دیر تر، که این موضوع خود دو علت دارد:

۱ - ویژگی محیط طبیعی هر جامعه

۲ - تأثیر جوامع دیگر (جوامعی که زود تر آن مرحله را از سر گذرانده اند) بر آن جامعه.

البته باید توجه داشت که علت اول خیلی کم اهمیت و علت دوم بسیار اساسی است. اکنون به شرح بیشتر این موضوع می پردازیم: در هر جامعه ای، ابتداء زندگی اشتراکی به وجود آمده، بعداً در مرحله ای مشخص این جامعه اشتراکی به جامعه طبقاتی تبدیل شده، سپس خود این جامعه طبقاتی از مراحل معینی گذشته و الی آخر. این مسیر کلی تکامل جامعه است و تمام جوامع یا از آن گذشته اند یا باید از آن بگذرند، منتها تأثیر جوامع دیگر بر یک جامعه اغلب سبب می شود که آن جامعه سیر تکاملی خود را تند تر و گاهی هم کند تر طی کند. به عبارت دیگر مراحل دیگر مراحل را که یک جامعه از سر می گذراند، لازم نیست که جامعه های دیگر هم دقیقاً آن مراحل را به همان صورت، با همان پس روی ها و پیش روی ها، عیناً از سر بگذرانند. ارتباط های متقابل این جامعه با جامعه های دیگر سبب می شود که تجربیات تاریخی منتقل شود و سرعت سیر تکاملی جوامع دیگر کمابیش سریع تر گردد.

پس چیزی که اساسی ترین و مهم ترین تأثیر را در سرعت سیر تکاملی یک جامعه دارد، عبارت از تأثیر جوامع دیگر بر آن جامعه است و چیزی که در این مورد تأثیر بسیار کمتری دارد، تأثیر محیط جغرافیائی خود آن جامعه است. یعنی این دو عامل می توانند سبب تند تر یا کند تر کردن سیر تاریخ یک جامعه به خصوص شوند، منتها تأثیر اولی بسیار زیاد تر و تأثیر دومی بسیار کمتر است. مثلاً برخی از جوامع از مرحله برده داری خیلی به سرعت گذشته اند، به طوری که تقریباً می توان گفت نظام برده داری بر این جوامع اصلاً حاکم نشده، چنین ویژگی ناشی از تأثیر جوامع پیشرفته تری بوده که مرحله برده داری را قبلاً از سر گذرانده بوده اند. تأثیر

محیط جغرافیائی هرگز نمی تواند سبب شود که یک جامعه، مرحله ای تاریخی را این قدر به سرعت از سر بگذراند.

چنانکه گفتیم، تاریخ جامعه های مختلف از روزگار نخستین پیدایش خود تا کنون از مراحل معین و مشخص گذشته اند ( با سرعت های متفاوت ) که اکنون به بررسی این مراحل می پردازیم.

---

[۱] - راجع به این لغت بعداً شرح خواهیم داد.  
\* \* \*

## بخش ۱ کلیات

### - انسان ابتدائی - نظام های اجتماعی

#### فصل اول - انسان ابتدائی

نزدیک یک میلیون سال پیش انسان ابتدائی به وجود آمد. انسان ابتدائی تقریباً مانند حیوانات زندگی می کرد. بدنش لخت و برهنه بود و پناهگاهی هم به جز شکاف کوه ها و زیر تخته سنگ ها نداشت. بدین جهت انسان ابتدائی بیشتر در جا های گرمسیر، مانند جنوب آسیا زندگی می کرد. انسان ابتدائی از صبح تا غروب به دنبال غذا می گشت و شکم خود را از میوه و برگ درختان و لاشه حیوانات کوچک نیمه سیر می کرد و هنگام شب که تاریک می شد و پیدا کردن غذا مشکل می گشت، در گوشه ای لم می داد و می خوابید.

انسان ابتدائی سرتاسر مدت بیداری خود را تلاش می کرد و به جست و جو و فعالیت می پرداخت، ولی هرگز نمی توانست حتی شکم خود را هم سیر کند. البته ممکن بود گاهی گروهی از انسان ها غذای زیاد تری از شکم خود شان پیدا کنند، ولی این موضوع خیلی کم اتفاق می افتاد. بیشتر اوقات انسان گرسنه بود و به دنبال غذا می گشت. معلوم است که چنین انسانی نمی توانست آذوقه ای پس انداز کند و چیزی بیشتر از سیری شکمش داشته باشد. به این دلیل مالکیت خصوصی معنی نداشت. یعنی کسی چیزی نداشت که بگوید این مال من است. هر کس می کوشید و تلاش می کرد تا فقط شکمش را سیر کند، هدف همه انسان های ابتدائی این بود. گاهی هم ( بسیار به ندرت ) در اثر پیدا نکردن غذا، انسان های ابتدائی همدیگر را می دریدند و می خوردند. زندگی سخت و وحشت آوری بود، فقط خوبی اش این بود که همه با هم مساوی بودند و هیچ کس زندگی اش از دیگری بهتر نبود. هیچ کس از ثمره کار دیگری زندگی نمی کرد. ولی عیب های این نوع زندگی بسیار زیاد بود. یعنی اینکه انسان در مقابل طبیعت عاجز بود و هیچ وسیله ای برای مبارزه با قهر طبیعت نداشت.

حیوانات درنده به او حمله می کردند. و او را می خوردند. باران و سیل انسان ها را دسته دسته در گودال ها می ریخت و خفه می کرد. سرما او را می کشت. صاعقه انسان را و جنگل اطرافش را به آتش می کشید. تنها چیزی که سبب شد انسان ابتدائی در روی زمین باقی بماند و بکلی از بین نرود، بلکه روز به روز هم تکثیر شود، دسته جمعی زندگی کردن او بود. انسان ابتدائی نمی توانست تنها زندگی کند، زیرا اگر تنها زندگی می کرد، به زودی از بین می رفت.

اما راستی این موجودی را که ما به او انسان ابتدائی گفتیم، بیشتر به حیوانات شبیه بود نه به انسان امروزی، پس چرا ما او را انسان نامیدیم؟ این کار دلیل دارد:

هیچ حیوانی نیست که بتواند برای خودش ابزار کار بسازد، ولی این حیوان عجیبی که جد ماست و ما او را انسان ابتدائی نامیدیم، سنگ را بر می داشت، آن را می شکاند و از آن ابزار نوک تیزی می ساخت برای کشتن حیوانات و بریدن درخت. بدین جهت دانشمندان انسان را حیوان ابزار ساز نامیده اند. یعنی اولین حیوان هائی را که در دنیا برای خودشان ابزار سنگی ساخته اند، انسان ابتدائی می نامیم؛ همان کسانی که ما از فرزندان آن ها هستیم. انسان ابتدائی در آغاز از سنگ برای خودش چیزی درست کرد مانند سر تبر که نوک تیزی داشت، ولی ناصاف و زمخت بود. کم کم، صد ها هزار سال بعد، انسان این ابزار خود را کامل تر کرد و تبر و کلنگ سنگی درست کرد. وقتی که انسان موفق شد کلنگ سنگی بسازد، با کلنگ سنگی خود زمین را می کند و تخم در آن می پاشید و می گذاشت تا محصول بدهد. بدین ترتیب « کشاورزی کلنگی » پیدا شد. با کشاورزی کلنگی نمی شد محصول زیادی به دست آورد، زیرا با کلنگ سنگی یک نفر آدم زمین کمی را می توانست شخم بزند، بدین ترتیب هر فرد کشاورز قدیم هر چقدر هم که کار می کرد، به اندازه سیر کردن شکم خودش هم محصولی به دست نمی آورد. باز هم انسان گرسنه بود و با مشقت زندگی می کرد. این وضع تقریباً یک میلیون سال طول کشید. یعنی تقریباً یک میلیون سال انسان بدین شکل ابتدائی زندگی می کرد و ابزارش فقط سنگ و گاهی هم چوب و استخوان بود. این دوره یک میلیون ساله را دوران سنگ ( عصر حجر ) می گویند. پس از دوران سنگ نوبت دوران مس رسید. یعنی انسان نزدیک ۷ هزار سال پیش مس را کشف کرد و از آن برای خود ابزار ساخت.

اما چگونه؟ انسان ابتدائی مس و سنگ مس را نمی شناخت، اما وقتی بعضی مواقع آتش روشن می کرد متوجه می شد که برخی سنگ ها در زیر آتش نرم می شود و روی زمین روان می گردد و به گودال هائی که در سرازیری است می ریزد، بعداً که سرد شد به شکل همان گودال درمی آید. البته انسان در آغاز تعجب می کرد که چرا همه سنگ ها چنین نمی شوند، ولی بعداً فهمید که فقط سنگ های مخصوص هستند که این خاصیت را دارند. این سنگ ها، سنگ مس بود. انسان که این سنگ مس را دیگر شناخته بود، خودش عمداً آن را در آتش می انداخت و گودالی هم به هر شکلی که دلش می خواست می کند تا مس ذوب شده به داخل آن گودال برود و به شکل آن گودال درآید تا بعداً که سرد شد، انسان بتواند از آن به عنوان ابزار مسی استفاده کند. ابزار مسی سبب شد که انسان بتواند محصولات بیشتری از کشاورزی به دست آورد و نیز حیوانات بیشتری شکار کند ( با سر نیزه مسی ) و درختان را بهتر بتواند ببرد. زیرا کلنگ مسی بزرگ تر بود و دسته نیز داشت و می شد آن را به گاو بست و خیش درست کرد. با خیش، انسان می توانست زمین بیشتری را شخم بزند و محصول

بیشتری به دست آورد. به همین ترتیب انسان ترقی کرد تا اینکه فلزات دیگر را کشف نمود و ابزار گوناگون ساخت.

از ابتدای دوران مس تا کنون نزدیک ۷ هزار سال است. در عرض این ۷ هزار سال انسان پیشرفت های بسیار زیادی در ساختن ابزار های گوناگون کرده است. کار ابزار سازی انسان به جایی رسیده که اکنون دارد به ستارگان آسمان راه پیدا می کند. دروان سنگ، چنانکه گفتیم، در حدود یک میلیون سال طول کشید، در حالی که از ابتدای دوران مس تا کنون که عصر اتم و تسخیر فضاست، فقط ۷ هزار سال است. هر چه انسان جلو تر می رود، سرعت پیشرفت او زیاد تر می شود. مثلاً پیشرفت هایی که بشر در ۲۰ ساله اخیر کرده است، از تمام پیشرفت هایش در طول تاریخ بیشتر است.

### فصل دوم - نظام های اجتماعی

تا کنون راجع به پیشرفت های فنی و ابزار سازی انسان سخن گفتیم، ولی از روابط بین انسان ها و شکل زندگی دسته جمعی آنها حرفی نزدیم.

اکنون به بررسی این مطلب می پردازیم:

از ابتدای پیدایش انسان، یعنی از یک میلیون سال قبل تا کنون انسان همیشه به صورت جامعه زندگی کرده و هرگز مانند حیوانات پراکنده و تنها زندگی نکرده، ولی تمام جامعه های طول تاریخ به یک شکل نبوده. به طوری که دو تن از بزرگ ترین دانشمندان و فیلسوف های قرن نوزدهم اروپا گفته اند، بشر تاکنون چهار نوع جامعه به خود دیده است و برای آینده نیز یک جامعه جدید قابل پیش بینی است. این چهار نوع جامعه که به آن چهار نظام اجتماعی هم می گویند، در همه جا وجود داشته. این چهار نوع جامعه یا چهار نظام اجتماعی به ترتیب زیر از پی یکدیگر آمده اند:

۱ - جماعت های اشتراکی ابتدائی

۲ - جامعه برده داری

۳ - جامعه فئودالی

۴ - جامعه سرمایه داری

جامعه پیش بینی شده آینده هم خود موضوع بحث دیگری است که در این جا به آن نمی پردازیم.

\*\*\*

- نظام های اشتراکی نخستین

- جماعت اشتراکی ابتدائی

- برای مطالعه بیشتر

### فصل اول - جماعت اشتراکی ابتدائی

از ابتدای پیدایش انسان تا پایان دوران سنگ و آغاز دوران مس، یعنی در حدود یک میلیون سال، انسان به صورت جماعت اشتراکی ابتدائی زندگی می کرده. جماعت اشتراکی خود دو صورت داشته:

الف - گله انسانی

ب - جماعت خانوادگی اشتراکی

گله انسانی که خود نزدیک یک میلیون سال طول کشیده ( یعنی از ابتدای پیدایش انسان تا ۵۰ هزار سال پیش ) عبارت از گروهی انسان بوده که مانند گله های حیوانات، دسته جمعی به دنبال غذا می گشته اند و هر کجا که خسته می شده اند، می خوابیده اند. یعنی تا ۵۰ هزار سال پیش انسان به صورت گله زندگی می کرد. افراد گله انسانی با هم به پیدا کردن غذا می پرداختند و اگر غذا پیدا نمی شد همدیگر را که البته خیلی کم چنین اتفاق می افتاد می دریدند و می خوردند. افراد هر گله ثابت و مشخص نبود، مثلاً گاهی یک گله به چند گله تقسیم می شد و هر گله به طرفی می رفت و گاهی هم چند گله که به همدیگر می رسیدند، باهم به یک گله تبدیل می شدند. بنابر این، افراد گله همیشه تغییر می کرد و مانند گله های حیوانات وحشی که در بیابان ها و جنگل ها به هم می پیوندند و از هم جدا می شوند، گله های انسانی نیز گاهی به هم می پیوستند و گاهی به چند گله کوچک تقسیم می شدند و هر گله به طرفی می رفت. گله انسانی تا ۵۰ هزار سال پیش وجود داشت. جماعت خانوادگی نیز یک گله انسانی بود، منتهی فرقی با گله این بود که افراد جماعت خانوادگی دیگر از هم جدا نمی شدند و به همدیگر نمی پیوستند، بلکه همیشه ثابت بودند.

جماعت خانوادگی نزدیک ۵۰ هزار سال پیش به وجود آمد و تا ۶ تا ۷ هزار سال پیش دوام آورد. جماعت خانوادگی گروهی انسان بودند که با همدیگر نزدیکی خونی پیدا کرده بودند. روابط جنسی بین زن و مرد های گروه ابتداء نظم مشخصی نداشت، ولی کم کم نظم مشخص پیدا کرد. یعنی در آغاز مثلاً پسر با مادر و خواهر با برادر هم روابط جنسی داشتند، ولی کم کم روابط بین مادران و پسران از بین رفت و سر انجام روابط جنسی دارای نظم مشخص شد و باز هم مرتباً متناسب با زمان تغییر کرد تا به صورت روابط زن و شوهری امروز درآمد. پس جماعت خانوادگی در اصل همان گله است. منتهی چون افراد آن ثابت است و از هم جدا نمی شوند، در نتیجه با یکدیگر رابطه خونی - خانوادگی پیدا می کنند، یعنی چون روابط آزاد است و افراد گروه نیز از یکدیگر جدا نمی شوند، در نتیجه پس از یکی دو نسل همه با هم فامیل می شوند.

اما ببینیم که در جماعت خانوادگی روابط افراد با یکدیگر چگونه است و مردم چطور زندگی می کنند. در جماعت خانوادگی یک یا چند ریش سفید وجود داشت که رئیس جماعت بودند. تمام افراد جماعت از صبح تا غروب کار می کردند. مرد ها به شکار می رفتند و زن ها کشاورزی می کردند و تمام محصولی که از



کشاورزی به دست می آمد و تمام حیواناتی که شکار می شد، در انبار جماعت جمع می شد و افراد جماعت به دستور ریش سفید هر چه می خواستند از آن مصرف می کردند. تمام اموال و آذوقه جماعت، اشتراکی بود، یعنی هیچ کس مالک خصوصی این اموال نبود. مالک تمام این اموال، جماعت بود و هر کس هر چقدر احتیاج داشت مصرف می کرد، منتها ریش سفید بر این موضوع نظارت داشت و مواظب بود که کسی آذوقه جماعت را ریخت و پاش نکند. البته کسی هم اموال جماعت را ریخت و پاش نمی کرد، چون طبق اعتقادات خود شان این کار را گناه می دانستند، هر کس درست به اندازه خودش مصرف می کرد و همه هم این راه و رسم را بلد بودند و هیچ کس از آن سرپیچی نمی کرد.

اصلاً در جماعت خانوادگی هر کاری رسم و آدابی داشت و همه این رسم و آداب را رعایت می کردند. بیشتر کارهای جماعت طبق رسم و آداب انجام می گرفت و کمتر کاری بود که از روی فکر و ابتکار یک نفر انجام گیرد. بدین دلیلی هر کاری که می شد، همه قبولش داشتند، چون تمام آن ها رسم و آداب را قبول کرده بودند. البته رسم و آداب هم از آسمان نیامده بود، بلکه آن ها را هم، فکر و ابتکار انسان ها درست کرده بود؛ ولی نه در عرض یک روز و دو روز و حتی چند هفته، بلکه در عرض ده ها هزار سال، هر کس گوشه ای از آداب و رسوم را ساخته بود و در عرض ده ها هزار سال هر کس چیزی به آن اضافه کرده بود. آداب و رسوم خیلی به کندی کامل می شد و هر کس سعی می کرد آن را درست اجراء کند. فقط وقتی که اجرائش خیلی مشکل می شد و یا اصلاً فایده ای نداشت، و این موضوع زیاد اتفاق می افتاد، آن وقت کس یا کسانی کم کم یا یکباره آن را تغییر می دادند و با شرایط جدید سازگارش می کردند. البته این تغییر آداب و رسوم همین طور به سادگی هم انجام نمی گرفت و اغلب سبب برخورد های شدید اجتماعی می شد. بگذریم.

گفتیم که جماعت اشتراکی خانوادگی خود زندگی و اقتصاد مستقلی داشت. این جماعت در گوشه ای، در کنار چشمه یا رودخانه ای برای خود خانه درست کرده بود. زنان بچه ها را نگهداری می کردند و در اطراف محل سکونت خود کشاورزی می کردند و مردان به شکار می رفتند و لاشه حیوانات و سایر چیزهای قابل خوردن را به خانه می آوردند. زنان چون در خانه می ماندند و کشاورزی هم می کردند و خلاصه، زندگی را در محل سکونت اداره می کردند، به رئیس خانواده تبدیل شدند، ولی مردان چون صبح تا غروب فقط به دنبال شکار می رفتند و هر کس به گوشه ای از بیابان می رفت، در نتیجه از کار اداره خانواده بی خبر بودند و به ناچار گوش به فرمان زنان می کردند. این دوره را مادرشاهی نیز گفته اند، یعنی دوره ای که زنان فرمانروای خانواده بوده اند.

چنانکه گفتیم زندگی جماعت خانوادگی اشتراکی بود، یعنی هر کس هر چقدر که می توانست کار می کرد و غذا به دست می آورد یا تولید می کرد و آنگاه همه با هم محصولات و غذاهای به دست آمده را مصرف می کردند و کسی نسبت به چیزی حق مالکیت فردی نداشت. در درون جماعت خانوادگی هم اگر اختلافی به وجود می آمد، این اختلاف به وسیله ریش سفیدان حل و فصل می شد. فرمان ریش سفید مورد پذیرش طرفین قرار می گرفت. اما در مورد دعواهای خارجی یعنی تجاوز یک جماعت خانوادگی به جماعت خانوادگی دیگر، مسأله با جنگ ختم می شد.

به عبارت دیگر هر جماعت خانوادگی ابتداء مثل یک کشور مستقل بود و دو یا چند جماعت خانوادگی که در چند کیلومتری یکدیگر زندگی می کردند، هیچ گونه پیوند و منافع مشترکی با هم نداشتند ( البته این پیوند و منافع مشترک بین جماعت های خانوادگی یک منطقه بعداً در اثر ضرورت هائی کم کم به وجود آمد ).

هر جماعت خود دارای سرزمینی بود که در آن آب کافی، زمین برای کشاورزی و مرتع و شکارگاه وجود داشت. به عبارت دیگر هر کجا که آبی و زمینی و شکارگاه مناسبی وجود داشت، جماعت روستائی در آن ساکن می شد و برای خود خانه و کاشانه ای درست می کرد. گاهی اتفاق می افتاد که یک جماعت برای به دست آوردن آب و زمین و شکارگاه مناسب تر و بهتر، مجبور می شد به حق جماعت های دیگر تجاوز کند. این تجاوز سبب جنگ بین دو جماعت می شد. جنگ آن قدر ادامه پیدا می کرد تا یک جماعت پیروز شود. جماعتی که پیروز می شد تمام اسیران جنگی را می کشت. به عبارت دیگر، اصلاً کسی اسیر نمی گرفت و هر یک از افراد دشمن را که به دست شان می رسید، می کشتند. دلیل این کار آنها هم روشن است. زیرا اگر کسی یکی از افراد دشمن را اسیر می کرد، می بایست به او غذا بدهد و چون برای سیر کردن شکم خود شان هم غذا به اندازه کافی وجود نداشت، در نتیجه این کار را نمی کردند. از طرفی اگر هم می خواستند شخص اسیر را به کار وادارند، این کار برای آنها صرف نداشت. زیرا کار شخص اسیر شکم خودش را هم نمی توانست سیر کند، چه رسد به این که سودی هم برای اسیر کنندگان داشته باشد. در آن روزگار ابزار کار انسان عبارت بود از کلنگ سنگی، و یک نفر آدم اگر هم از صبح تا غروب کار می کرد، با چنین ابزار ناقصی، به اندازه شکم خودش هم نمی توانست تولید کند. بدین جهت نگهداری اسیران فایده ای نداشت و آن هائی که در جنگ پیروز می شدند، اسیران را می کشتند.

برای مطالعه بیشتر:

برای این که انسان ابتدائی و شکل زندگی او را بهتر بشناسید، کتاب های زیر را بخوانید ( اگر به ترتیب بخوانید بهتر است ):

۱ - چگونه انسان غول شد " اثر مشترک ایلین و سگال " لینک دانلود جلد اول:

[https://t.me/Oqab\\_Library/505](https://t.me/Oqab_Library/505)

جلد دوم:

[https://t.me/Oqab\\_Library/506](https://t.me/Oqab_Library/506)

۲- از میمون تا انسان " اثر فریدون شایان " لینک دانلود:

[https://t.me/Oqab\\_Library/503](https://t.me/Oqab_Library/503)

۳- مقدمه ای بر تاریخ " اثر م. بید سرخی " لینک دانلود: [https://t.me/Oqab\\_Library/501](https://t.me/Oqab_Library/501)

۴- پیدایش انسان " اثر پروفیسر نستورخ " لینک دانلود: [https://t.me/Oqab\\_Library/504](https://t.me/Oqab_Library/504)

۵- پیدایش انسان و عقاید داروین " انتشارات سپهر " لینک دانلود: [https://t.me/Oqab\\_Library/502](https://t.me/Oqab_Library/502)

البته کتاب های دیگر نیز در این زمینه وجود دارد که مطالب شان سنگین تر است و برای خوانندگان این کتاب فعلاً قابل استفاده نیست.

\*\*\*

- نظام اجتماعی برده داری

- نظام برده داری

- از هم پاشیدن نظام برده داری

- برای مطالعه بیشتر

### فصل اول - نظام برده داری

چنانکه قبلاً گفتیم، در حدود هفت هزار سال پیش در اثر تجربه انسان مس کشف گردید<sup>[۱]</sup> ( ذوب شدن سنگ مس درون آتش). کشف مس باعث شد که انسان بتواند ابزار کار مسی، از جمله کلنگ مسی بسازد. کلنگ مسی بسیار بزرگ تر از کلنگ سنگی بود. این کلنگ دو تا جای دستی داشت و یک دسته، یک نفر از جلو دسته آن را می گرفت و کلنگ را روی زمین می کشید، یک نفر دیگر هم که به دنبال او می رفت جای دستی های کلنگ را می گرفت و روی زمین فشار می داد. در نتیجه زمین شخم زده می شد. شخم زدن با کلنگ مسی بسیار آسان تر بود. با آن می شد روزانه زمین بیشتری را شخم زد، زیرا کلنگ مسی بزرگ بود و دو جای دستی داشت و می شد آن را روی زمین کشید، در صورتی که کلنگ سنگی کوچک بود و جای دستی نداشت و نمی شد آن را در روی زمین کشید یعنی می بایست انسان آن را بالا ببرد و به زمین بکوبد، این کار خیلی سخت بود و شخم زدن یا کندن زمین به کندی انجام می گرفت. در حالی که با کلنگ مسی کار تند تر و بهتر انجام می پذیرفت. چیزی نگذشت که انسان به این نتیجه رسید که می توان کلنگ مسی را به یک حیوان مانند خر یا گاو بست. حیوانی که زورش هم حتی بیشتر از انسان است. این کلنگ مسی را که انسان آن را به حیوانات می بست، ما خیش می نامیم. خیش و سایر ابزار مسی سبب شد که تولید انسان بالا رود.<sup>[۲]</sup> در نتیجه یک انسان می توانست روزانه بیشتر از آنچه که برای سیر کردن شکمش لازم است، تولید کند. دیگر از این پس اگر جنگی در می گرفت، اسیران جنگی را نمی کشتند، بلکه آن ها را زنده نگه می داشتند و از آن ها کار می کشیدند. کار اسیر ها دیگر برای اسیر کنندگان سود داشت. زیرا با ابزار جدید مسی هر کس می توانست بیشتر از آنچه برای سیر کردن شکمش لازم است، تولید کند. بدین جهت از این پس اسیران جنگی را « برده » یا « بنده » می گفتند. بر یعنی سود و برده یعنی کسی که سود می دهد. بنده هم یعنی کسی که بسته شده است یا بند به دست و پایش است.

برده ها از صبح تا غروب برای اسیر کنندگان خود کار می کردند و در عوض غذای بخور و نمیری به آنها می دادند. کار برده ها سبب شد که مقدار محصول و تولید جماعت خانوادگی زیاد شود. چون دیگر غذای کافی برای افراد جماعت خانوادگی وجود داشت و مقدار غذا حتی زیاد تر از مقدار مصرف افراد جماعت بود، انبارها پر از محصول شد و در نتیجه جماعت ها ثروتمند شدند. ریش سفیدان جماعت از نفوذ و اعتبار خود استفاده کردند و کم کم به مالک اموال و برده های جماعت تبدیل شدند. جماعت خانوادگی که قبلاً یک جامعه اشتراکی بود، شکلس عوض شد به یک جامعه طبقاتی تبدیل گردید. ریش سفیدان و افراد با نفوذ جماعت به طبقه برده داران تبدیل شدند. در مقابل طبقه برده داران، طبقه بردگان قرار داشت. بردگان با

زنجیری که بر دست و پا داشتند، در زیر ضربات شلاق و چوب برای برده داران زحمت می کشیدند. برده مانند حیوان بود و او را خرید و فروش هم می کردند. برده داران بردگان را هر طور که دلشان می خواست مجازات می کردند و کتک می زدند. بردگان نیز مجبور به اطاعت و انجام کار های وحشتناک و طاقت فرسا بودند. مأموران و مراقبان مواظب بودند که بردگان حتی لحظه ای هم از کار غافل نشوند. برده داران هر چه ثروتمند تر می شدند، طمع شان بیشتر می شد و بیشتر به فکر برده های زیاد تر و دارائی فراوان تر می افتادند. در نتیجه، آن ها به جماعت ها و جامعه های اطراف خود نیز حمله می کردند و مردمان آن سرزمین ها را اسیر می نمودند و به برده تبدیل می کردند. کم کمک شهر ها و کشور های بزرگ برده داری به وجود آمد. برده داران بزرگ پادشاه این کشور ها شدند. فرعون های مصر و پادشاهان جهان باستان از برده داران بزرگ دنیای قدیم بوده اند. این برده داران بزرگ هر چه زور شان بیشتر می شد، بیشتر به سرزمین های دور و نزدیک حمله می کردند و مردمان آن سرزمین ها را اسیر و برده می نمودند.

امپراتوری بزرگ پارس یکی از امپراتور های بزرگ روی زمین بود. تمام کشورهای ایران و مصر و سوریه و عراق و ترکیه و پاکستان و افغانستان امروز و قسمت هائی از کشور شوروی جزء امپراتوری بزرگ پارس بوده است.

البته برخی جماعت های خانوادگی این کشور ها را برده نکرده بودند. بلکه آن ها را به حال خود گذاشته بودند و فقط از آن ها سالیانه مالیات - های کلان و کمرشکن می گرفتند. این مالیات ها جنسی بود، یعنی مأموران دولت، قسمت های اعظم محصولات این جماعت ها را از آن ها می گرفتند. چون مقدار مالیات خیلی زیاد بود، در نتیجه مردم جماعت های خانوادگی یا به کوه و بیابان به دنبال غذا فرار می کردند و برگ و ریشه درختان جنگی و بیابانی را می خوردند و یا از گرسنگی می مردند. گذشته از گرفتن مالیات، از این جماعت ها بیگاری هم می کشیدند. در سرتاسر امپراتوری، این جماعت های مالیات پرداز وجود داشتند، اما شکل اساسی روابط تولیدی جامعه، برده داری بود. برده ها در مزارع و کشتزار های برده داران در شرایطی طاقت فرسا کار می کردند. ساختمان های عظیم دولتی و پرستشگاه ها و غیره را نیز بردگان می ساختند. بقایای بسیاری از این ساختمان ها هنوز وجود دارد مانند : اهرام سه گانه ی مصر و غیره.

در شهر ها نیز، بردگان در کارگاه های برده داران کار می کردند. این بردگان در عوض کار خود فقط جیره مختصری می گرفتند که به زحمت شکمشان را سیر می کرد. مراقبان هم همیشه با شلاق بالای سر برده ها بودند، هر کس را که کار نمی زدند. بزرگ ترین برده داران خود پادشاهان و نیز روحانیان بودند. گذشته از آن ها، حکام و درباریان و فرمانداران، غیره و نیز ثروتمندان، همه برده دار بودند. برده داران حق داشتند برده های خود را بکشند و یا کتک بزنند و یا بفروشند. علاوه بر این، برده داران از کنیزان، یعنی زن های برده، برای عیاشی استفاده می کردند. در خانه های ثروتمندان همیشه کنیز های زیادی بود که خود برده داران و یا فرزندان و مهمانان آن ها از این کنیز ها برای عیاشی استفاده می کردند و اگر کنیزی صاحب فرزندی هم می شد، آن فرزند را غلام خانه زاد می گفتند. استفاده از کنیز برای عیاشی، از نظر دینی هم هیچ اشکالی نداشت، زیرا دین، برده ها و کنیز ها را آدم به حساب نمی آورد. مثلاً کتاب های دینی اجازه می دهد که کسی بدون عقد و نکاح با کنیز خودش جماع کند و این موضوع را اصلاً بد نمی داند. گذشته از این، در ایران بعد از

اسلام که بقایای برده داری وجود داشت، غلام بازی نیز رایج بود این موضوع از لابلای آثار و نوشته های ادبی به خوبی نمودار است.

بهره کشی انسان از انسان در نظام برده داری کاملاً عینی و روشن است. به عبارت دیگر برده داران به طور کاملاً علنی و بدون هیچ گونه پرده پوشی و ظاهر سازی از برده ها کار می کشند. همین موضوع سبب آگاهی و در نتیجه خشم برده ها می گردید. برده ها بارها قیام های بزرگ و کوچک به راه انداختند. یکی از بزرگ ترین قیام های برده های دنیا - قیام اسپارتاکوس است که در سال ۷۳ قبل از میلاد در امپراتوری روم شروع شد و در سال ۷۷ قبل از میلاد به پایان رسید. یعنی این قیام بزرگ تاریخ که رهبری آن در دست یکی از بردگان انقلابی به نام اسپارتاکوس قرار داشت، مدت سه سال تمام طول کشید و سرانجام شکست خورد. قیام های دیگری نیز از جانب برده ها به راه افتاد. در تمام کشور های برده دار، بردگان قیام می کردند. ولی چون خواست آنها مشخص نبود و چون نمی دانستند که چگونه حکومتی باید درست کنند، در نتیجه شکست می خوردند.

روشن است که بدون یک حزب انقلابی نمی توان انقلاب کرد و بدون داشتن یک نظریه ( تئوری ) انقلابی نمی توان حزب انقلابی درست کرد. برده ها نه دارای نظریه انقلابی بودند و نه می توانستند حزب انقلابی درست کنند، بدین جهت شکست می خوردند. برده ها در اثر کار طاقت فرسا و از ظلم و جور به تنگ می آمدند و در نتیجه قیام می کردند: آتش می زدند، می کشتند، غارت می کردند و ویران می ساختند، فقط همین و بس. اگر هم حکومت از بین می رفت و پادشاه و سایر برده داران اسیر می شدند، خود بردگان نمی دانستند که باید با آنها چگونه رفتار کنند. مثلاً برده های انقلابی خیال می کردند که اگر خود شان پادشاه شوند، باید برده داران را برده کنند و خود شان برده دار شوند، چون به غیر از این، نظام و حکومت دیگری را نمی شناختند. واضح است که اگر هم چنین می شد، هیچ فایده ای نداشت، زیرا باز هم حکومت برده داری از بین نرفته بود، فقط جای برخی از برده ها با برده داران عوض شده بود. اصلاً در چنان شرایطی از جهل و ناآگاهی توده های برده، از بین بردن ظلم و جور به طور کلی ممکن نبود. ظلم و جور زائیده عقب ماندگی انسان بود. انسان نادان و عقب مانده باید هم ظلم ببیند و زجر بکشد، چاره ی دیگر ندارد.

### **فصل دوم - از هم پاشیدن نظام برده داری**

چنانکه گفتیم این قیام ها به علت نبودن آگاهی کافی، همه شکست می خورد، اما از طرفی برده ها برای برده داران از دل و جان کار نمی کردند، بکله سعی می کردند هر طور شده و به هر بهانه ای که شده، از زیر کار شانته خالی کنند. البته نگهبانان و مراقبان یک لحظه هم از کار خود غافل نمی شدند و برده ها را راحت نمی گذاشتند. اگر برده ای هنگام کار کمی سرش را بر می گرداند، بلافاصله ضربه گزنده ی شلاق را بر پشت خود حس می کرد. اگر برده ای مثلاً پایش می شکست یا توانائی کار کردن را از دست می داد، یا او را در گودال اجساد می انداختند و یا در لای دیوار زنده زنده دفنش می کردند. مدارکی به دست آمده که برده ها را در گور های جداگانه نمی گذاشته اند، بلکه در گودال مشترک می ریخته اند. با این همه، باز هم بردگان به شکل های مختلف از کار کوتاهی می کردند و ابزار کار را خراب می کردند. قیام های آن ها هم اگر چه، چنانکه گفتیم،

همه شکست می خورد، ولی در عوض برده داران را به وحشت می انداخت و در نتیجه پایه های حکومت آنان را دچار تزلزل می کرد. برده داران به طور کلی از چند چیز ناراحت و در عذاب بودند:

۱ - قیام های پی در پی برده ها که هر دم شعله برمی افروخت و مال و زندگی برده داران را در معرض نابودی قرار می داد.

۲ - برده ها از دل و جان کار نمی کردند.

۳ - برده ها علاقه ای به محافظت از ابزار نشان نمی دادند و در نتیجه ابزار های جدید تر و دقیق تر خراب می شد.

این امر برده داران را به فکر چاره انداخت. آنها چنین به نظر شان رسید که اگر از محصولی که برده ها تولید می کنند، سهمی به خود شان برسد، برده ها تشویق می شوند و در نتیجه، بیشتر کار خواهند کرد.

برخی از برده دار ها این چاره را به کار بردند، یعنی به برده های خود گفتند که: "گذشته از جیره روزانه ای که می گیرید، تکه زمین کوچکی هم به هر یک از شما ها می دهیم که آن را برای خودتان بکارید".

این کار هم از شدت خشم برده ها می کاست و هم آنان را به کار بیشتر تشویق می نمود. گذشته از این، برده داران اجازه داشتن زندگی مستقل و خانواده و غیره هم، کم کم به برده های خود دادند. از طرفی دیگر برده داران کشاورزان آزاد را هم مجبور به کار مجانی در روی زمین های خود می کردند و یا قسمتی از محصول آن ها را به زور به عنوان بهره می گرفتند. در نتیجه تمام تولید کنندگان مستقیم جامعه، یعنی هم برده ها و هم کشاورزان آزاد، همگی به چیزی شبیه به نیم برده تبدیل شدند، یعنی کشاورز وابسته به زمین که در زبان های اروپائی آن را "سرف" و در زبان فارسی ما به آن رعیت می گوئیم. بعداً هم که بیگار کم شد و یا در برخی جا ها تقریباً از بین رفت و جای آن را همان سهمی از محصول گرفت که مالکان به زور از کشاورزان می گرفتند، دیگر طبقه برده در جامعه وجود نداشت، جای آن را طبقه رعیت گرفته بود. نظام اجتماعی جدیدی به وجود آمده بود که ما به آن فئودالیسم می گوئیم.

**برای مطالعه بیشتر:** برای اینکه نظام برده داری، چگونگی زندگی انسان و داستان رنج، مبارزه و سرانجام تکامل او را در این نظام اجتماعی بهتر بشناسید، کتاب های زیر را بخوانید ( اگر به ترتیب بخوانید بهتر است ):

۱- تاریخ دنیای قدیم " اثر کوروفکین " لینک دانلود:  
جلد اول:

[https://t.me/Oqab\\_Library/۵۱۳](https://t.me/Oqab_Library/۵۱۳)

جلد دوم:

[https://t.me/Oqab\\_Library/۵۱۴](https://t.me/Oqab_Library/۵۱۴)

جلد سوم:

[https://t.me/Oqab\\_Library/۵۱۵](https://t.me/Oqab_Library/۵۱۵)

۲- انسان در گذرگاه تاریخ " اثر مشترک ایلین و سگال "

۳- سیری در تاریخ ایران باستان " اثر فریدون شایان "

البته کتاب بسیار پرارزش دیگری در این زمینه وجود دارد که امیدواریم آن را سال های بعد که معلومات وسیع تری پیدا کردید، بخوانید. این کتاب « تاریخ جهان باستان » اثر چهار جلدی است که گروهی از دانشمندان به سرپرستی « دیاکوف » آن را نوشته اند و ترجمه ی فارسی آن به وسیله ی « نشر اندیشه » چاپ و منتشر شده.

لینک دانلود کتاب تاریخ جهان باستان:

جلد اول:

[https://t.me/Oqab\\_Library/516](https://t.me/Oqab_Library/516)

جلد دوم:

[https://t.me/Oqab\\_Library/517](https://t.me/Oqab_Library/517)

جلد سوم:

[https://t.me/Oqab\\_Library/518](https://t.me/Oqab_Library/518)

---

[۱] - مس ابتداء در مصر کشف شد.

[۲] - در بعضی جاها مانند هندوستان که ابتداء آهن کشف گردید، خیش و ابزار آهنی سبب این کار شد.

- نظام اجتماعی فئودالی

- نظام فئودالیسم

- طبقات در نظام فئودالیسم

- اشکال سه گانه بهره در فئودالیسم

- مذهب بزرگ فئودالی

- جنبش های دهقانی

- پیدایش پیشه وری و تشکیل شهر

- پیدایش نطفه های سرمایه داری

- تضاد سرمایه داران با فئودال ها

- بر افتادن نظام فئودالی

- برای مطالعه بیشتر

فصل اول - نظام فئودالیسم

فئودالیسم دورانی از تاریخ بشری است که کمابیش در تمام کشور های جهان وجود داشته. این دوران در چین تقریباً دو هزار سال طول کشیده و در برخی از کشور های دیگر هزار تا هزار و پانصد سال. در کشور خود مان هم فئودالیسم در حدود بیشتر از ۱۵۰۰ سال دوام آورد.

مالکیت زمین در فئودالیسم پلکانی بود، یعنی شاه مالک تمام زمین های کشور بود، بعد هر قسمت بزرگ از مملکت را به یکی از درباریان می داد تا از درآمدش برای خود استفاده کند، به شرط اینکه اولاً برای شاه و دولت خدمتی نظامی و سیاسی انجام دهد، یعنی یکی از مقام های دولتی را به عهده بگیرد. مثلاً حاکم قسمت یاد شده باشد. آن قسمت از مملکت را که شاه به چنین شخصی می داد، "تیول" یا "اقطاع" می گفتند و شخصی را هم که تیول به او داده می شد، تیولدار می نامیدند. در زبان های دیگر لغات دیگری برای تیول و تیولداری و غیره وجود دارد. مثلاً در زبان های اروپائی می گویند بنه فیس و غیره. ما در این جا کاری با لغات و اختلاف های جزئی آن ها نداریم، فقط به مفاهیم کلی توجه می کنیم. مثلاً تیول با اقطاع کمی فرق دارد، ولی شرح و توضیح این فرق های کم اهمیت در این مقاله کوچک لازم نیست. اگر کسی خواست این اختلاف ها را بفهمد و موضوع را دقیق تر مطالعه کند، می تواند به کتاب هایی که بعداً معرفی خواهیم کرد، مراجعه کند.

گفتیم شاه که مالک عالی تمام زمین های کشور بود، یک یا چند ایالت را به عنوان تیول به یک نفر تیولدار می داد. تیولدار یاد شده نیز در مقابل این بخشش شاه، یکی از مقام های مهم مملکتی را به عهده می گرفت. مثلاً حاکم ایالت مزبور می شد و نیز سالانه هدایا و پیشکش و غیره برای پادشاه می برد. این شخص تیولدار نیز زمین هایش را به چند قسمت تقسیم می کرد و هر قسمت را به شخص دیگری به عنوان تیول می داد. این شخص جدید یک تیولدار درجه دوم به حساب می آمد، که او هم تیولدار درجه اول را ارباب خود می دانست و نسبت به او وظیفه داشت که وظایفی انجام دهد، مثلاً حاکم تیول خود باشد و نیز سالانه پیشکش ها و هدایای شخصی برای ارباب خود ببرد. به همین ترتیب تیولدار درجه سوم و غیره.



یک روستا می توانست در عین حال بر اساس سلسله مراتب چند تیولدار داشته باشد: یکی تیولدار بزرگ بود که یک یا چند ایالت بزرگ را در تیول خود داشت و از شاه مستقیماً اطاعت می کرد، دوم تیولداری بود که چند شهر را با روستا هایش در تیول خود داشت و از تیولدار بزرگ اولی اطاعت می کرد، سوم تیولداری بود که چند روستا را در تیول خود داشت و از تیولدار دومی اطاعت می کرد و غیره.

در ابتدای دوران فئودالیسم، تیول را همان طور که می دادند، پس هم می گرفتند، ولی بعداً فئودالیسم تکامل پیدا کرد دیگر تیول ارثی شده بود و آن را پس نمی گرفتند و تیول هر شخص به وارثان آن شخص می رسید. در اواخر دوران فئودالیسم تیول به کلی از بین رفت و جای آن را ملکداری یعنی مالکیت شخصی بر زمین گرفت، یعنی مالکیت مالکانی که خود صاحب یک یا چند ده بودند و روستائیان را استثمار می کردند. پس می توان گفت که فئودالیسم دارای سه دوره است:

۱ - دوره رواج تیول غیر ارثی؛

۲ - دوره رواج تیول ارثی؛

۳ - دوره رواج ملکداری.

آخرین مرحله فئودالیسم همان ملکداری یا مالکیت شخصی بر زمین است که در ایران تا قبل از اصلاحات ارضی به شدت وجود داشت در این دوره از فئودالیسم دیگر زمین را به عنوان تیول به کسی نمی دهند، بلکه روستا های بزرگ و کوچک و حتی قطعات زمین در اختیار مالکانی است که پشت اندر پشت مالک آن روستا یا زمین بوده اند. البته گاهی زمین خرید و فروش هم می شود.

در فئودالیسم علاوه بر تیولداری و ملکداری، وقف و خالصه نیز وجود دارد. به عبارت دیگر برخی مسجد ها، کلیسا ها، مقبره ها هر کدام تعداد زیادی روستا دارند که وقف نامیده می شود. در مورد خالصه هم باید گفت که پس از کسر تیول و ملک و وقف، مقداری از زمین ها برای شخص پادشاه دولت باقی می ماند که آن را به کسی تیول نمی دهد و به وسیله ماموران دولت اداره می شود. این زمین ها را خالصه می گویند. در اواخر فئودالیسم در اکثر کشور های جهان، قسمت اعظم زمین های خالصه به املاک سلطنتی تبدیل می شود.

پس به طور کلی در نظام فئودالیسم چند نوع مالکیت زمین داریم:

۱ - تیول (مالکیت مشروط)؛

۲ - وقف؛

۳ - ملک؛

۴ - خالصه.

در بالا هر یک از این چهار نوع مالکیت فئودالی را در ایران به طور مختصر شرح دادیم، اکنون بینیم در سایر کشور های جهان وضع چگونه بوده است.

گفتیم که نظام فئودالیسم تقریباً در تمام کشور های جهان وجود داشته. البته باید به یاد داشت که کلیات فئودالیسم در همه جا یکی بوده، فقط جزئیات آن در جا های مختلف با هم کمی فرق داشته، مثلاً در اروپا درست همین چهار نوع مالکیت وجود داشته، شخص پادشاه را که مالک عالی تمام زمین ها بوده، "سینور" می گفته اند. تازه این تیولدار فقط نسبت به ارباب خود که سینور باشد، "واسال" بوده، ولی نسبت به زیردست

خود یعنی تیولدار درجه دومی که از او تیول می گرفته، سنیور به حساب می آمده، و همین تیولدار درجه دوم که واسال تیولدار درجه اول بوده، خود سنیور تیولدار درجه سوم به حساب می آمده و تیولدار درجه سوم واسال او. پادشاه سنیور کل بوده و واسال کسی به حساب نمی آمده، آخرین تیولدار نیز یعنی کوچک ترین تیولداری که دیگر کسی از او تیول نمی گرفته، فقط واسال بوده و سنیور کسی به حساب نمی آمده، بقیه همه بدون استثناء سنیور زیردست های خود بوده اند و واسال بالادست های خود. این سنیورها و واسال ها خود دستگاه اداری و نظامی و سیاسی مملکت را هم تشکیل می داده اند. هر واسال فقط از سنیور خود اطاعت می کرد. به طوری که ضرب المثل اروپائی می گوید:

"واسال واسال من، واسال من نیست".

موقع جنگ نیز سنیور بزرگ واسال های خود را با سپاه احضار می کرده و آن واسال ها نیز هر یک واسال های خود را با سپاه فرامی خوانده اند و الی آخر و تمام آنها در جنگ برای سنیور بزرگ می جنگیده اند. در مورد جانشین کلمه تیول هم چنانکه گفتیم، اروپائی ها کلمات فئود و بنه فیس و غیره را به کار می برده اند که معنی های شان اختلاف چندانی ندارد.

### فصل دوم - طبقات در نظام فئودالیسم

طبقه استثمارگر در نظام فئودالیسم، فئودال ها هستند. تمام واسال و سنیور ها، ملکداران، روحانیان و گردانندگان مؤسسات مذهبی ( مسجد ها و مقبره های مقدس و کلیسا و غیره )، کارکنندگان دستگاه اداری و عمال شان همه جز طبقه فئودال به حساب می آیند. در مقابل طبقه فئودال که بهره کش است، طبقه دهقان قرار دارد که بهره ده است. در نظام فئودالیسم قسمت اعظم مردم کشور را توده های دهقانان تشکیل می دهند. فئودال ها عده معدودی هستند که گاهی از چند خانواده بزرگ تجاوز نمی کنند. در ایران ساسانی ( قبل از اسلام ) که نظام فئودالیسم در آن حاکم بوده، با وجود این که کشور خیلی پهناور و بزرگ بوده، ولی فقط هفت خاندان بزرگ فئودال در آن وجود داشته اند. البته طبقه فئودال همین هفت خاندان نبوده، ولی استخوان بندی اصلی طبقه فئودال را همین هفت خاندان تشکیل می داده اند. در مقابل، میلیون ها میلیون توده دهقان وجود داشته که تمام عمر زحمت می کشیده اند و حاصل دسترنج خود را به عنوان بهره مالکانه و مالیات به گلوی بهره کشان یعنی طبقه فئودال، می ریخته اند. البته در کنار این دو طبقه اصلی، پیشه وران نیز وجود داشته اند. پیشه وران بیشتر در شهر ها ساکن بوده اند. اکثر پیشه وران در دوران فئودالیسم دارای وضع بدی بودند، فقط عده کمی از آنها که به فئودال ها وابسته بودند و در حول و حوش آنها قرار داشتند، وضع شان نسبتاً بهتر بود. بعد ها همین پیشه وران رشد کردند و نطفه های سرمایه داری را ریختند و پس از سقوط فئودالیسم در کشور های مختلف، به صاحبان اصلی ملک و ملت و طبقه اصلی بهره کش تبدیل شدند که بعداً در باره این موضوع سخن خواهیم گفت.

گفتیم که تیولدار های درجه اول از شاه زمین می گرفتند و تیولدار های درجه دوم هر یک قسمتی از تیول تیولدار درجه اول را از او می گرفتند و تیول دار درجه سوم نیز قسمتی از تیول تیولدار درجه دوم را، الی آخر. آخرین تیولدار در این سلسله مراتب، یعنی کوچک ترین تیولداری که خود زمینش را به کسی تیول نمی داد، زمین های خود را بین روستاییان تقسیم می کرد و هر قطعه را به یک یا چند نفر می داد که بکارند و سالانه

مثلاً چهار پنجم محصول را به عنوان بهره مالکانه به او تحویل دهند. البته این تمام بهره کشی طبقه فئودال نبود، بلکه دهقان مجبور بود که به اربابان خود به اشکال مختلف بهره - مالیات بپردازد. مثلاً بابت مرغ و گوسفندی که در خانه دارد، بابت درختی که در کنار خانه اش نشاندۀ است، بابت کشمشی که در آفتاب خشک می کند، بابت قالی و پارچه ای که زنش در خانه می بافت و غیره. به خاطر تمام این ها می بایست بهره بپردازد. البته چون شخص تیلدار نماینده دولت بود و خود نیز حکومت آن محل را به هر صورت به عهده داشت، بنابر این چیزی را که از کشاورز می گرفت هم شکل بهره و سود داشت و هم شکل مالیات، بنابراین، استثماری را که طبقه فئودال در آغاز فئودالیسم از دهقانان می کند، معمولاً بهره - مالیات می نامند. اغلب، بهره - مالیات ها را به وسیله گروه های سرباز می گرفتند که آنها را مالیات بگیر یا تحصیلدار می نامیدند. در زمین های وقف و خالصه و ملک ( مالکیت شخصی ملاکان ) نیز تقریباً به همین شکل از دهقانان بهره کشی می شد. یعنی در هر صورت برای دهقانان فرقی نمی کرد که ارباب شان کی باشد، پادشاه، مسجد و کلیسا یا تیلدار یا ملکدار؛ هر کس که می خواست باشد، از او به اشکال مختلف بهره - مالیات می گرفتند. مهم ترین این بهره ها بهره مالکانه بود که تقریباً در اکثر جاهای ایران چهار پنجم کل محصول بود. تمام تولیدات دیگر دهقان هم از جوراب باقی زنش تا کشمش خشک کردن خودش همه و همه بهره - مالیات داشت.

آنچه برشمردیم، بهره - مالیات هائی بود که از در آمد دهقان گرفته می شد. مالیات های دیگری نیز از دهقانان می گرفتند از جمله، سرباز. یعنی هر خانوار می بایست تعداد معینی سرباز به فئودال بدهد، یا مالیات سرانه، یا پیشکش و بسیاری مالیات های گوناگون دیگر. علاوه بر همه این ها دهقانان می بایست بیگار نیز بدهند. یعنی سالانه روز های مشخصی را برای فئودال ها به طور مجانی کار کنند. در باره انواع بهره - مالیات های فئودالی در ایران، کتاب های کم، ولی پرارزشی در زبان فارسی وجود دارد که استفاده از آن ها نیاز به معلومات بیشتری دارد، امیدواریم که خوانندگان این کتاب توفیق مطالعه آن ها را هم پیدا کنند.

### فصل سوم - اشکال سه گانه بهره در فئودالیسم

به طور کلی می توان گفت در طی دوران دراز فئودالیسم، بهره - مالیات سه شکل اساسی داشته، که هر یک به ترتیب زیر جانشین دیگری شده است:

الف - بهره کاری؛

ب - بهره جنسی؛

ج - بهره پولی.

بهره کاری که بیشتر از سایر انواع بهره به شکل استثمار در نظام برده داری شبیه است، در اوایل دوران فئودالیسم مرسوم بوده. یعنی ارباب تکه زمینی را به رعیت می داده تا آن را برای خود بکار و در عوض او را مجبور می کرده، روی زمینی که متعلق به ارباب است، به طور رایگان و به عنوان بیگار کار کند. بهره کاری، بدین صورت مخصوص دوران نخستین فئودالیسم است و چنانکه گفتیم به شکل استثمار بردگان شباهت زیادی دارد. البته در بسیاری از جوامع، بهره کاری به این شکل هرگز وجود نداشته و شکل بهره از همان ابتداء جنسی بوده. در واقع بردگانی که در آغاز فئودالیسم به رعیت تبدیل شده اند، بیشتر بهره کاری به ارباب می

داده اند، اما کشاورزان آزاد یعنی اهالی جماعت های آزاد روستائی که به وسیله فئودال ها تسخیر می شدند و در نتیجه به رعیت تبدیل می گردیدند، از همان آغاز به فئودال ها بهره جنسی یعنی سهمی از محصول را می پرداختند. البته اینان هم کار بی مزد ( بیگار ) برای ارباب انجام می دادند، ولی این کار جزئی و فرعی بود. بهره جنسی بعد ها جانشین بهره کاری شد. در برخی نقاط هم، چنانکه گفتیم، از همان آغاز بهره جنسی رایج بود. کشاورز مجبور بود مقدار زیادی از محصول را به صورت های مختلف به عنوان بهره و مالیات به ارباب و دولت بپردازد. بهره - مالیات های گوناگون حد و مرزی نداشت. کشاورزان می بایست، چنان که قبلاً هم گفتیم، حتی بابت کشمشی که در زیر آفتاب خشک می کنند، بهره ای به نام "حق آفتاب" بپردازند. خلاصه فقط مقداری ناچیزی از محصول برای آن ها باقی می ماند که به زحمت شکمشان را سیر می کرد.

البته کشاورزانی که بهره جنسی می پرداختند، می بایست بهره کاری هم ( بیگار ) در کنار آن بپردازند، منتها چنانکه گفتیم، مقدار آن نسبت به گذشته ناچیز بود. در آغاز، بهره کاری برای تولید کشاورزی و اداره املاک ارباب بود، ولی بعد ها که بهره اصلی همان بهره جنسی شد، بهره کاری به صورتی فرعی در آمد. یعنی دهقانان می بایست کارهای خانه و احیاناً مزارع خصوصی ارباب را به طور مجانی انجام دهند و خانه و ساختمان و غیره برای او بسازند. ساختمان های مساجد، ادارات دولتی و بنا های تاریخی دوران فئودالیسم، همه به وسیله بیگار دهقانان ساخته شده.

پس در دورانی که بهره جنسی بهره اساسی بود، بهره کاری هم در کنار آن وجود داشت، منتها بهره فرعی بود. دادن سرباز هم در واقع یک نوع بهره کاری بود. بهره جنسی تقریباً تا اواخر دوران فئودالیسم دوام آورد. این بهره دوران عمرش خیلی زیاد بوده و نزدیک به تمام دوران فئودالیسم را در بر گرفته بود.

بهره پولی، بر عکس، دوران عمر کوتاهی دارد. در همین اواخر دوران فئودالیسم، در اثر رشد روابط پولی در روستا و رونق خرید و فروش با پول ( به جای مبادله مستقیم ) این نوع بهره رونق یافت. برخی از پادشاهان و فئودال ها در هنگام جنگ ها و سایر مواقع که به پول نیاز داشته اند، کوشیده اند تا بهره جنسی را به بهره پولی تبدیل کنند. بهره پولی در واقع همان اجاره بها و مالیات نقدی است. در فئودالیسم ایران، اجاره ( بهره پولی ) زیاد رونق نیافت و حتی تا این اواخر هم همان بهره جنسی رایج بود، اما مالیات های نقدی در این اواخر نسبتاً توسعه یافت.

### فصل چهارم - مذهب های بزرگ فئودالی

در نظام برده داری، انسان در ضمن تولید و تجربیات تولیدی، سطح آگاهی کم کم بالا رفت. دانشمندان و هنرمندان بزرگی در دوران برده داری به وجود آمدند، علم و هنر و فلسفه پیشرفت زیادی کرد. هندیان باستان خط الفبائی صوت نگار<sup>[۱]</sup> را که هم اکنون هم بهترین خط های حال و گذشته جهان است و تقریباً در تمام کشور های پیشرفته صنعتی رایج است، اختراع کردند، صفر را کشف کردند و ارقام ده گانه حساب را ( ۱، ۰، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹ ) درست کردند. بعضی از فیلسوف های روم و یونان باستان عقاید بسیار پرارزشی در شناخت جامعه و طبیعت عرضه کردند: اپیکور و دموکریت نظریات ارزشمندی در باره وجود، به طور کلی، داشتند و عقاید هراکلیت در مورد حرکت ماده دارای ارزش بسیار زیادی بود. خلاصه در دوران باستان، یعنی

در دورانی که نظام برده داری بر جهان مسلط بود، خلاقیت انسان آغاز به شکوفائی کرده بود، خلق ها آثار پر ارزش هنری پدید می آوردند، نطفه های علم و هنر و فلسفه داشت بسته می شد. البته در کنار علم و فلسفه و هنر پیشرو، مذاهب و خرافات نیز وجود داشت که از خلاقیت انسان می کاست و سخت آلت دست برده داران شده بود. در آن روزگار، طبقه حاکم جامعه که همان برده داران بودند، البته برای از بین بردن مقاومت برده ها از مذاهب و خرافات و حتی هنر هم استفاده می کردند، ولی هنوز لزوم آن را حس نمی کردند که با قدرت تمام جلو پیشرفت علم و فلسفه و هنر را بگیرند، زیرا تصور نمی کردند که علم و فلسفه و هنر به دشمن خطرناک آنان تبدیل گردد. بنابر این، خلاقیت انسان در این زمینه ها کمابیش ادامه یافت.

اما در دوران فئودالیسم، وضع به صورتی دیگر بود. اولاً دهقانان آگاهی بیشتری از برده ها داشتند و دیگر نمی شد آن ها را فقط با زور مستقیم استثمار کرد، بدین جهت توسعه مذهب و خرافات لزوم خیلی بیشتری داشت. دوماً فئودال ها دیگر به خوبی فهمیده بودند که باید به هر صورتی که شده، جلو پیشرفت علم و فلسفه و هنر را بگیرند و آن را منحرف کنند. بدین جهت در نظام اجتماعی فئودالی عرضه بر پیشرفت علم و فلسفه و هنر سخت تنگ و تاریک شد، مذهب را سخت توسعه و مورد حمایت قرار دادند. مذاهب بزرگ جهان گستر به وجود آمد ( مسیحیت، اسلام و دین بودا ).

دانشمندان و متفکرین آزاد اندیش را می کشتند و می سوزاندند و در زندان می انداختند. هیچ کس جرأت نوآوری نداشت. علم فلسفه و هنری هم که باقی مانده بود، لباس مذهب پوشیده بود و در زیر سرپوش مذهب رشد بسیار بسیار کندی داشت.

در اروپا کلیسا بر تمام زندگی فکری و معنوی مردم مسلط شده بود. دستگاه تفتیش عقاید (انگیزیسیون) کلیسا می توانست هر کسی را به بازجوئی و محاکمه کشد و هر کاری که می خواهد با او بکند. پر ارزش ترین و گرانقدر ترین دانشمندان را در آتش سوزاندند. در کشور هائی که مذهب بزرگ و معروف دیگر رایج بود، دانشمندان و هنرمندان اکثراً به سختی اسیر خرافات بودند و در نتیجه خلاقیت شان سخت کاهش یافته بود و تعداد اندکی از آن ها هم که آزاد اندیشی خود را حفظ کرده بودند، از ترس تکفیر در زیر عبا و عمامه مذهبی پنهان شده بودند.

مثلاً ابوالعلائی معری در مسجدی در شهر المعره درس می داد، ولی دشمن سرسخت مذهب بود و می گفت: "هر کس دین دارد، عقل ندارد و هر کس عقل دارد، دین ندارد". حکیم عمر خیام، در کتاب ها و نوشته های رسمی اش به تجلیل از اعتقادات مذهبی می پرداخت، ولی در رباعیاتش تضاد بین جبر و اختیار را افشاء می نمود و سپس آن را در زیر خاک پنهان می کرد. و خلاصه، محمد زکریای رازی در یکی از نوشته هایش، کتاب های آسمانی را بی ارزش اعلام می نمود.

مذهب، علم و هنر و فلسفه را به اسارت کامل خود در آورده بود. کلیسا ها، مساجد و مقبره ها به بزرگ ترین فئودال ها تبدیل شده بودند و املاک آن ها که وقف نامیده می شد، شامل سرزمین های بسیار بزرگی بود. روحانیان که اداره کنندگان این زمین های وقفی بودند، خود دستگاه های عظیم حکومتی داشتند.

طبقه فئودال به خوبی فهمیده بود که علم و فلسفه و هنر پیشرو بزرگ ترین دشمن او است. بدین جهت مذهب را مأمور کرده بود که علم و فلسفه و هنر را به اسارت در آورد. تاریکی قرون وسطی نتیجه این چاره - اندیشی فئودال ها بود.

به طور کلی می توان از بحث بالا چنین نتیجه گرفت که برده داران در استثمار توده های برده از زور مستقیم بیشتر استفاده می کردند و از مذهب کمتر، ولی فئودال ها، به علت آگاه تر بودن رعیت ها و احساس خطر از این بابت، مجبور شدند که به توسعه مذهب پردازند و جلو رشد و آگاهی را بیشتر سد کنند. البته آنها هم از زور مستقیم تا می توانستند استفاده می کردند.

در اواخر دوران فئودالیسم که نطفه های نظام سرمایه داری ( نظام اجتماعی بعدی ) دیگر تشکیل شده بود، بورژوازی ( سرمایه داران ) که خود را برای در دست گرفتن حکومت آماده می کرد، مبارزه با خفقان مذهبی جامعه فئودالی را رهبری کرد. بورژوازی نمی خواست که مذهب را کاملاً از بین ببرد، بلکه می خواست آن را تعدیل کند و با منافع خود سازگار سازد، در نتیجه در اروپا مذهب پروتستان ( فرقه جدیدی از مسیحیت ) به وجود آمد و فرقه های دیگر مسیحیت نیز که باقی ماندند، اسم و ظاهر شان عوض نشد، ولی ماهیت شان به نفع بورژوازی تغییر پیدا کرد.

در کشور های دیگر نیز با رشد بورژوازی اگر چه ظاهر مذهب های موجود فرقی نکرد، ولی ماهیت شان عوض شد و با منافع بورژوازی سازگار گردید.

### فصل پنجم - جنبش های دهقانی

در دوران فئودالیسم، دهقانان که در زیر فشار شدید بهره - مالیات ها قرار داشتند، مرتباً علیه جور و ستم اعتراض می کردند. اعتراض آنان ابتداء به شکل فرار پراکنده و دسته جمعی از محل سکونت خود، به هنگام گردآوری مالیات بود، بعداً به شورش های پراکنده و قتل مأموران مالیات بگیری تبدیل می شد و سرانجام به شورش های کمابیش وسیع منطقه ای می انجامید.

شورش ها بیشتر از این جا آغاز می شد که دهقانان هنگام گردآوری مالیات، مأموران دولت را می کشتند و با سربازانی که برای سرکوبی می آمدند، می جنگیدند، ارباب را می کشتند، اموال او را غارت می کردند و خانه اش را آتش می زدند.

گاهی دهقانان به صورت لشکر عظیمی متشکل می شدند و علیه حکومت مرکزی قیام می کردند و حتی شهر ها را تصرف می کردند. اما این قیام ها همه شکست می خوردند، زیرا دهقانان هم مانند بردگان دارای حزب انقلابی و ایدئولوژی ( جهان - بینی ) انقلابی نبودند، گاهی دهقانان با فئودال های محلی هم دست می شدند و علیه حکومت مرکزی قیام می کردند، زیرا خود شان رهبری کردن قیام را بلد نبودند و به نیروی خود اتکاء نداشتند. فئودال ها هم که رهبری این قیام را در دست می گرفتند، فقط منافع خود شان را می خواستند و پس از مقداری جنگ، یا با حکومت مرکزی سازش می کردند و یا پس از پیروزی خود، دو باره به سرکوب می پرداختند. دهقانان خود مستقلاً و بدون شرکت فئودال های محلی قیام می کردند، ولی چون نمی دانستند که پس از پیروزی چه باید بکنند، یعنی چون حزب انقلابی و ایدئولوژی ( جهان بینی ) انقلابی نداشتند، سرانجام شکست می خوردند، مثلاً در سال ۸۸۱ میلادی در کشور چین قیامی به وسیله دهقانان در گرفت که رهبری آن

در دست یکی از دهقانان به نام هوانگ چائو بود. قیام کنندگان بسیاری از فئودال ها، کارمندان دولتی و سران نظامی را به قتل رساندند و به جای آنان دهقانان را بر سر کار گماردند. تمام ثروت پایتخت را مصادره کردند و بین بی چیزان تقسیم نمودند. این دهقانان شورشی حتی دو سال و نیم بر پایتخت حکومت کردند، ولی سرانجام از دست پادشاه که به میان کوچ نشینان اطراف پناهنده شده بود و آنان را گول زده بود، شکست خوردند. دهقانان شورشی هیچ برنامه منظمی برای کار خود نداشتند، فقط از ظلم و جور دولت و ارباب به تنگ آمده بودند و در نتیجه قیام می کردند. قیام های دهقانی معمولاً ظاهری مذهبی داشت. یعنی دهقانان چون هیچ ایدئولوژی و برنامه ای برای مبارزه خود نداشتند، در نتیجه، مثلاً به عنوان طرفداری از یک فرقه مذهبی جدید قیام می کردند، و پس از اینکه پیروز می شدند، فئودال ها همین فرقه مذهبی جدید را وسیله گول زدن و در نتیجه استثمار آن ها قرار می دادند، بدین جهت برخی از فرقه های مذهبی، در آغاز پیدایش مترقی به نظر می رسید، ولی سپس مانند بقیه فرقه ها، طبق معمول، مرتجع می شده. بعضی ها خیال می کنند که تأثیر بعضی از مذهب ها یا فرقه های مذهبی دهقانان را به شورش وامی داشته، چون آن مذهب ها یا فرقه های مذهبی انقلابی بوده اند. این حرف نادرست است، زیرا دهقانان فقط به عنوان یک وسیله از مذهب استفاده می کرده اند، چون نمی توانسته اند مثلاً بگویند ما طرفدار فلان حزب یا فلان مکتب یا فلان ایدئولوژی هستیم. در آن دوره، دهقانان معنی این چیز ها را نمی دانسته اند و ایدئولوژی فقط در لباس برای آنها می توانسته ظاهر شود. تازه همین ظاهر مذهبی شورش ها اغلب برای آن ها ضرر داشته زیرا سبب می شده که شورشیان خود شان خوب راجع به قضایا فکر نکنند و نتوانند به موقع نقشه ها و شعار های خود را تغییر بدهند و در نتیجه، مجبور باشند کورکورانه برنامه ای را که شکل مذهبی پیدا کرده بود، اجراء نمایند.

یکی دیگر از عیب های این قیام ها این بود که اغلب پراکنده و متفرق بودند و شورشیان یک روستا مثلاً از شورشیان روستا های دیگر خبر نداشتند، ولی همیشه هم چنین نبود.

چنان که گفتیم بسیاری از شورش های دهقانی به وسیله فئودال های محلی رهبری می شده. این فئودال ها برای دعوا ها و جدال های خصوصی خود شان با فئودال های دیگر و حکومت مرکزی، از دهقانان استفاده می کردند.

دهقانان هم که در اثر ظلم و فشار قیام کرده بودند، چون آگاهی نداشتند، گول این فئودال ها را می خوردند. بالاخره شورش های دهقانی فقط گاهی برای مدتی کوتاه، فشار بهره - مالیات ها را کمی کمتر می کردند، ولی نمی توانستند فئودالیسم را از میان بردارند، تا این که سرمایه داری در شهر ها رشد پیدا کرد و این کار، یعنی از بین بردن فئودالیسم با رهبری سرمایه داران انجام گرفت.

### **فصل ششم - پیدایش پیشه وری و تشکیل شهر**

در میان دهقانان کم کم صنایع دستی رشد می کرد، به طوری که برخی از دهقانان در ساختن بعضی از چیز ها تخصص پیدا کردند. این دهقانان چیز هایی را که می ساختند، مقداری از آن را خود شان مصرف می کردند و مقداری را نیز به دیگران می دادند و به جای آن چیز دیگری می گرفتند (مبادله مستقیم)، مقداری را هم جزو بهره مالکانه به ارباب می دادند. حتی برخی از دهقانان، تولید صنایع دستی شان به قدری زیاد بود که به جای تمام بهره مالکانه خود، اشیای ساخته شده به ارباب می دادند. کم کم ارباب ها به دهقانان صنعتگر اجازه

دادند که مقداری از اشیای ساخته شده خود را که مورد نیاز خودشان نبود، در روزهای جشن به نمایش بگذارند و بدین وسیله به فروش برسانند. این نمایشگاه‌ها بیشتر در کنار قلعه فتودال یا در کنار معابد تشکیل می‌شد. تا این که کم‌کم با افزایش تولید، بازار دایمی به وجود آمد. صنعتگران در کنار دیوار معابد، نزدیک گذار رودخانه و یا در محل تقاطع راه‌های بزرگ می‌نشستند و ساخته‌های خود را می‌فروختند. پیدایش بازار سبب شد که تخصص‌های دهقانان مشخص‌تر شود و نیز میزان تولید ساخته‌های دستی افزایش بیشتری پیدا کند. چیزهایی را که تا کنون دهقانان صنعتگر می‌ساختند، بیشتر برای مصرف خودشان بود و مقدار کمی از آن را هم با سایر دهقانان دیگر مبادله می‌کردند و یا به ارباب می‌دادند، ولی با به وجود آمدن بازار، دیگر دهقانان صنعتگر بیشتر برای بازار می‌ساختند. چیزی را که کسی برای فروش در بازار بسازد، به آن «کالا» می‌گویند. صنعتگرانی که کالا تولید می‌کردند، دیگر فرصت نداشتند به کارهای کشاورزی و دامداری بپردازند. در نتیجه تقسیم کار به وجود آمد. یعنی عده‌ای از دهقانان، دیگر کشاورزی و دامداری نمی‌کردند و فقط به صنعتگری می‌پرداختند. این تقسیم کار را دانشمندان دومین تقسیم اجتماعی کار در تاریخ بشر می‌دانند. اولین تقسیم اجتماعی کار، جدا شدن کشاورزی از دامداری بود. در اینجا ذکر نکته‌ای لازم است و آن اینکه دومین تقسیم اجتماعی کار، یعنی جدا شدن صنعت از کشاورزی و دامداری در نظام اشتراکی نخستین آغاز شد، در نظام برده داری کمی توسعه یافت، ولی در آغاز دوران فئودالیسم مختل شد. جدا شدن اساسی صنعت از کشاورزی و دامداری در مرحله تکاملی فئودالیسم انجام گرفت.

دومین تقسیم اجتماعی کار سبب شد که شهر به وجود بیاید. یعنی، صنعتگران دیگر لزومی نداشتند در روستای خود ساکن شوند، بلکه محل دیگری برای کار و زندگی خود انتخاب کردند که این محل اغلب در اطراف قلعه فتودال، در مراکز حکومتی، در اطراف معابد، در نزدیک گذر رودخانه و یا در محل تقاطع راه‌های بزرگ بود. البته باید به یاد داشته باشیم که شهر به طور کلی سابقه طولانی تری دارد. در دوران برده داری نیز شهرهای وجود داشته، ولی اولاً این شهرها بیشتر مراکز اداری و حکومتی بوده‌اند و کمتر محل پیشه‌وری و داد و ستد؛ دوماً تعداد شهرها و توسعه آن‌ها در دوران برده داری خیلی کم بوده؛ و سوماً در آغاز دوران فئودالیسم، شهرها تقریباً از بین رفته بودند، به طوری که دیگر اکثر شهرها به جز چند شهر بزرگ آسیا و آفریقای شمالی، دیگر مراکز پیشه‌وری و بازار نبودند. پس پیدایش و توسعه شهر به معنی واقعی آن مربوط به دوران تکاملی فئودالیسم است.

در دورانی که نظام فئودالیسم داشت تکامل می‌یافت، کم‌کم شهرها توسعه پیدا کردند و صنعتگری هر چه بیشتر از کشاورزی و دامداری جدا می‌گردید. بین صنایع مختلف نیز تخصص‌های گوناگون تری به وجود می‌آمد. اما توسعه شهر در دوران فئودالیسم نیز حدی داشت و نمی‌توانست از آن حد فراتر رود. در کتاب «تاریخ قرون وسطی» اثر کاسمینسکی این مطلب، زیر عنوان «توسعه شهرها» به خوبی تشریح شده که ما عیناً آن را در این جا نقل می‌کنیم:

«در قرون دوازده و سیزده شهرهای بسیاری به وجود آمد و جمعیت آنان به نحو قابل ملاحظه‌ای فزونی گرفت. در این زمان جمعیت یک شهر متوسط به پنج هزار و سکنه شهرهای بزرگ‌تر به بیست هزار نفر می‌رسید. منظره داخلی شهر نیز مدام در تغییر بود. در عصر جنگ‌های پایان‌ناپذیر فئودالی، لازم بود از شهرها



دفاع شود و از این رو شهر به صورت دژی در آمده بود که با دیوار های سنگی مستحکم و با برج ها و مزغل ها احاطه می شد و دیوار شهر معمولاً چهار دروازه داشت که اغلب به وسیله پل های متحرک با خارج ارتباط می یافت.

دیوار های شهر مانع توسعه آن بود و به همین جهت تنگی جا در شهر ها به چشم می خورد. کوچه های تنگ و کج و معوج به مرکز - میدان شهر - منتهی می شد. در طول این کوچه ها خانه های سنگی و چوبی صاحبان حرف<sup>[۲]</sup> و سوداگران، متراکم و تنگ هم قرار داشت. این خانه ها چند طبقه بود، طبقات بالا از سطح طبقات پائین جلو تر می آمد. کوچه ها بسیار تنگ بود و آفتاب در آنها بسیار کم رخنه می کرد. اهالی شهر از چهارپایان نگهداری می کردند، خوک ها در کوچه ها رها بودند و در همان حال زباله و کثافات از پنجره به کوچه ریخته می شد. کوچه ها سنگ فرش نبود و زمین به هنگام باران به شکل وحشتناکی گل آلود می شد و در این گونه مواقع عبور از کوچه ها با کفش چوبی و گاهی با چوب پا (Echasse) ممکن بود. ساختمان های رفیع و برافراشته شهر و همچنین بازار در میدان مرکزی قرار داشت.

اهالی شهر در باغات، مزرعه ها چراگاه های پشت شهر به کشاورزی و دامپروری مشغول بودند. کثافات و تراکم جمعیت اغلب موجب شیوع امراض واگیر می شد و حریق های پی در پی مصیبت دیگر شهریان بود». و این حد توسعه و تکامل شهر در نظام فئودالی بود. نطفه نظام اجتماعی بعدی ( سرمایه داری ) در درون همین شهر های فئودالی بسته شد.

### فصل هفتم - پیدایش نطفه های سرمایه داری

چنانکه گفتیم در مرحله تکاملی فئودالیسم در شهر ها پیشه ورانی وجود داشتند که ابزار و آلات مختلف می ساختند و یا این که دکاندار بودند و جنس می فروختند. این پیشه وران خود شان هم کارگر بودند، هم کارفرما و بعضی های شان یکی دو تا کارگر اضافه هم داشتند که روابط شان با آن کارگران مثل روابط پدر و فرزندی بود. یعنی این کارگران کاری می کردند و مزدی هم می گرفتند. به قول انگلس، این مزد بیشتر به صورت مزد جنسی ( غذا، منزل نزد استاد کار ) پرداخت می شد.

شاگرد پیشه ور... مدت شاگردی خود را به منزله مدت آمادگی برای رسیدن به مقام استادی می دانست و امید داشت که مانند استاد پیشه ور در محل ثابتی سکونت اختیار کند و شاید خود بعد ها شاگردانی داشته باشد. از این رو او کوشش می کرد که فعالیت خود را که در آن زمان هنوز بر روی پیدا کردن مهارت در کار دستی استوار بود، تکمیل نماید و مبلغ ناچیزی را که برای تهیه یک کارگاه مستقل لازم بود، پس انداز کند.

اگر فرصتی دست می داد، با دختر یا بیوه استاد پیشه ور ازدواج می کرد و پس از گذراندن سال های شاگردی، استاد پیشه ور محترمی می شد تا هر آنچه در دوره پایدوی و شاگردی تحمل کرده بود، بر سر پایدوها و شاگرد های خود بیاورد. تا زمانی که ارتقاء از مقام شاگردی به استادی امکان پذیر بود، بین شاگرد و استاد که هر دوی آن ها روی کالای معینی کار می کردند و در سر یک میز غذا می خوردند، تضاد طبقاتی نمی توانست وجود داشته باشد. بالاخره شاگردان پیشه ور در اثر همان تمایلی که به استاد شدن داشتند، به مقررات موجود « تسلیم » می شدند. از طرف دیگر چون لازم بود پیشه ور ها جنس خوب تحویل بازار بدهند، تعویض شاگردان چندان آسان نبود. از این رو شاگردان می توانستند در مقابل استاد خود اظهار وجود کنند، به همین

جهت موقعیت اجتماعی شاگردان، که در آغاز دوران سرمایه داری، عده‌شان نسبت به عده‌استادان، به هیچ وجه زیاد تر نبود، خیلی بهتر از وضع کارگران کارخانه‌های امروزی بود. بدین ترتیب، پیشه‌وران صاحب‌کار، شاگردان خود را خیلی زیاد استثمار نمی‌کردند. جامعه‌آن روز هنوز فئودالی بود و این پیشه‌وران زیاد اعتبار و منزلتی نداشتند و معمولاً زیر دست و تحت نفوذ و فرمان فئودال‌ها بودند. زیرا پیشه‌وران در شهرها زندگی و کار می‌کردند که شهرها نیز یا محل قلعه و دستگاه اداری فئودال‌ها بود و یا اینکه لاقلاً در سرزمین قلمرو فئودال‌ها قرار داشت. به هر صورت، فئودال‌ها فرمانروای مطلق سرزمین خود بودند و پیشه‌وران می‌بایست از آنان اطاعت کنند. از نظر اقتصادی هم آنها وابسته به فئودال‌ها بودند. فئودال‌ها بزرگ‌ترین مصرف‌کننده کالای پیشه‌وران بودند و پیشه‌وران هم مواد اولیه خود را بیشتر از فئودال‌ها می‌خریدند.

خلاصه، کم‌کم با پیشرفت‌های فنی و تکامل ابزار، کار پیشه‌وران هم کم‌کم رونق گرفت. کارگاه خود را توسعه دادند و کارگران خود را زیاد تر کردند. علم و صنعت پی در پی پیشرفت می‌کرد و ابزار تولید کامل تر می‌شد. در سراسر دوران فئودالیسم، به جز آسیای بادی و آبی، هیچ ماشین دیگری وجود نداشت، ولی در دوره رشد پیشه‌وران و تشکیل نطفه سرمایه داری، کم‌کم ماشین بخار و غیره هم اختراع شد، کارگاه‌ها وسعت گرفت، کارگران زیاد شدند و ثروت و اعتبار پیشه‌وران بالا رفت.

تا این که بعضی از پیشه‌وران خود به سرمایه داران با نفوذی تبدیل شدند. کالاهای شان که سابقاً فقط در بازار محلی به فروش می‌رسید، راهی شهرها و روستاها و سایر نقاط دوردست شد. بازرگانی رونق گرفت و حمل و نقل و بانک [۳] به وجود آمد. سرمایه داران، این طبقه تازه شکل گرفته، در امور اداره دولت شرکت کردند و در مقابل فئودال‌ها قد علم کردند.

بدین صورت که پیشه‌وران شورای شهر تشکیل دادند و ثروتمندترین آن‌ها به نمایندگی آن انتخاب شدند. جریان نطفه بستن سرمایه داری ابتداء در اروپا به وقوع پیوست. مثلاً در انگلستان، صنعت ماهوت سازی از قرن چهاردهم کم‌کم شروع به رشد کرد و در قرن شانزدهم وسعت بسیار زیادی یافت و این تولد بورژوازی در جهان بود. سرمایه داران اروپائی پر و بالی گرفتند، به مجلس راه یافتند و ادارات و مأموران دولتی را زیر نفوذ گرفتند و خلاصه در اداره امور مملکت وزنه‌ای شدند. از طرفی بسیاری از فئودال‌ها دهقانان خود را از زمین بیرون کردند. کشت زارها و گله‌های بزرگ ترتیب دادند و با کارگر مزدور آن‌ها را اداره کردند.

این فئودال‌ها در واقع خود به سرمایه دار تبدیل شدند. بسیاری از سرمایه داران شهر هم به روستا رفتند، زمین‌ها را از فئودال‌ها اجاره کردند یا خریدند و خود به اداره آن‌ها پرداختند. بیرون کردن کشاورزان از زمین در انگلستان باعث فقر و گرسنگی وحشتناکی شد. در میان جاده‌ها، گروه‌های عظیم دهقانان بیکار سرگردان بودند. خلاصه سرمایه داران قسمت‌های زیادی از تولید جامعه را در دست گرفتند.

## فصل هشتم - تضاد سرمایه داران با فئودال‌ها

بین سرمایه داران و فئودال‌ها تضاد‌های شدیدی وجود داشت:

۱ - تولید ناچیز دهقانان نمی‌توانست برای کارخانه‌های سرمایه داران مواد اولیه لازم را تهیه کند.

۲ - دهقانان فقیر و بی‌چیز پول نداشتند که کالا‌های سرمایه داران را بخرند.

- ۳ - قسمت اعظم نیروی کار جامعه را دهقانان تشکیل می دادند که در اختیار فئودال ها بودند و در نتیجه سرمایه داران نیروی کار ارزان و فراوان در اختیار نداشتند.
- ۴ - جاده ها و راه ها زیر فرمان فئودال ها بود و آن ها از کاروان های سرمایه داران مالیات می گرفتند. ۵ - قدرت اداری و سیاسی جامعه در دست فئودالها بود و این برای سرمایه داران مشکلاتی ایجاد می کرد.

### فصل نهم - برافتادن نظام فئودالی

خلاصه بین منافع سرمایه داران و فئودال ها تضادی شدید وجود داشت. دهقانان نیز با فئودال ها خیلی دشمن بودند و مرتباً علیه آن ها شورش می کردند، سرمایه داران این شورش ها را رهبری می کردند، تا این که این شورش ها به انقلاب هائی تبدیل شد که نظام فئودالیسم را برانداخت و نظام سرمایه داری را جانشین آن گردانید. پس از شکست فئودالیسم، باز توده ها که در این ماجرا چیزی به دست نیاورده بودند، به شورش ها و قیام های خود ادامه می دادند، ولی این بار سرمایه داران آنان را سرکوب کردند و رهبران شان را با شکنجه و اعدام مجازات نمودند.

نظام سرمایه داری در قرن هفدهم، ابتداء در انگلستان و هلند برقرار شد و در پایان قرن هژدهم هم که انقلاب بورژوائی فرانسه به وقوع پیوست، قاره اروپا را فراگرفت.

#### برای مطالعه بیشتر:

برای این که نظام اجتماعی فئودالی و قوانین پیدایش، تکامل و سقوط آن را بهتر بشناسید، کتاب های زیر را بخوانید ( اگر به ترتیب بخوانید، بهتر است):

۱ - سر سخن کتاب « دولت نادرشاه افشار » اثر مشترک آرونووا و اشرافیان "

لینک دانلود : ([https://t.me/Oqab\\_Library/](https://t.me/Oqab_Library/)) ۶۲۴)؛

۲ - تاریخ قرون وسطی " اثر کاسمینسکی "؛

۳ - سیاحت نامه ابراهیم بیک " اثر حاج زین العابدین مراغه ای "

لینک دانلود : ([https://t.me/Oqab\\_Library/](https://t.me/Oqab_Library/)) ۶۲۷).

ضمناً یاد تان باشد مقدمه کتاب « تاریخ قرون وسطی » را پس از خواندن خود کتاب بخوانید، چون این مقدمه برای شما از خود کتاب خیلی مشکل تر است و ممکن است شما را خسته کند.

گذشته از کتاب های یاد شده، کتاب های پرارزش دیگری در باره فئودالیسم در ایران وجود دارد که متأسفانه فعلاً برای خوانندگان این کتاب سنگین است: مانند « تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم »، ترجمه کریم کشاورز و کتاب پرارزش پروفیسر پتروشفسکی « کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول »، که البته دومی خیلی مشکلتر و نیز تخصصی تر است و فعلاً به درد شما نخواهد خورد.

- لینک دانلود کتاب "تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم"

: ([https://t.me/Oqab\\_Library/](https://t.me/Oqab_Library/)) ۶۲۸).

ضمناً یاد تان باشد مقدمه کتاب « تاریخ قرون وسطی » را پس از خواندن خود کتاب بخوانید، چون این مقدمه برای شما از خود کتاب خیلی مشکل تر است و ممکن است شما را خسته کند. گذشته از کتاب های یاد شده، کتاب های پرارزش دیگری در باره فئودالیسم در ایران وجود دارد که متأسفانه فعلاً برای خوانندگان این کتاب

سنگین است: مانند « تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم »، ترجمه کریم کشاورز و کتاب پرارزش پروفیسر پتروشفسکی « کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول »، که البته دومی خیلی مشکلتر و نیز تخصصی تر است و فعلاً به درد شما نخواهد خورد.

- 
- [۱] - خط های مانند خط فارسی، انگلیسی، فرانسه و غیره را که کلمات را به صوت ها تجزیه می کنند و برای هر صوت نشانه ای ( الفباء ) دارند، خط الفبائی صوتنگار می گویند. در دوران باستان به غیر از خط هندی ها، بقیه خط ها ( مصری، چینی و غیره ) تصویرنگار ( هیروگلیف ) بود.
- [۲] - صاحبان حرفه، پیشه وران - بید سرخی
- [۳] - در بخش مربوط به نظام سرمایه داری، در باره بانک، بیشتر سخن خواهیم گفت.

